

# شاهنامه تصویر در حاشیه



## تصویر آفرینی و مضمون سازی اسم مکان‌ها در شاهنامه

### چکیده

تصویر به عنوان جزء لاینفک شعر بیانگر رابطه ذهنی شاعر با شیء و استعداد از آن شیء برای القای اندیشه‌های خود به دیگران است. اینجاست که نقش حیاتی تصویر برای القای مفاهیم و اندیشه‌های شاعر برای خواننده مشخص می‌شود. فردوسی هم جزء معدود شاعرانی است که با استفاده از تصویرهای ملموس و زنده، اندیشه‌های خود را به شیوه‌ای هر چه مؤثرتر در دل خواننده القا می‌کند. او در کنار تصاویر مختلفی که از برآمدن و فرو شدن خورشید و دیگر اجرام سماوی، میداین رزم و بزم و جنگ‌های انفرادی و... ارائه می‌دهد، از ابزار اسم مکان‌ها نیز به مدد همین تصاویر استفاده می‌کند. گاه خون جاری شده کشته‌ها را به رود جیحون مانند می‌کند و اوج اغراق را به نمایش می‌گذارد و گاه جود و بخشش شخصیت‌های خود را چون رود نیل می‌داند. گاهی نیز بیشتر از آن که معنای حقیقی بهشت را به کار برده باشد، از این کلمه مضمون‌های مختلفی در تشبیه می‌سازد و چون رسام ماهری به صورت‌نگری‌های زیبا مشغول می‌شود. در این نوشته تلاش بر این بوده است که اسم مکان‌هایی که از آن‌ها در ساخت صور خیال استفاده شده و در عین حال مضمون‌های مختلفی که به کار رفته‌اند، مورد بررسی قرار گیرد.

### مقدمه

ادبیات که نمودار فرهنگ، ادب و هنر ایران زمین است، از نخستین روزگاران بار علوم مختلف را بر دوش خود حمل کرده است؛ علمی که حتی گاه هیچ ارتباطی با شعر و سخن خیال‌انگیز نداشته‌اند. تأثیرات این علوم در آثار ادبی قرن‌های پنجم و ششم ه.ق به‌ویژه در آثار نظامی، انوری و خاقانی بیشتر مشهود است. طب که امروزه بسیاری از لاعلاج‌ترین بیماری‌ها را با پیچیده‌ترین دستگاه‌ها و ابزارها درمان می‌کند و سلامتی را برای بشر به ارمغان می‌آورد، بن‌مایه‌هایی دارد که آن‌ها را علاوه بر کتب طبی پیشین- نظیر قانون ابن‌سینا- در آثار ادبی اسلاف می‌توان کاوید؛ به طوری که کمتر قطعه شعری در دیوان حجیم خاقانی پیدا می‌شود که از نام بیماری‌ها، گیاهان، ترکیبات دارویی و راه‌های درمان هر بیماری سخنی گفته نشده باشد:

در یرقان چو نرگسی، در خفقان<sup>۱</sup> چو لاله‌ای

نرگس چاک‌جامه‌ای، لاله خاک بستری خاقانی، ۶/۴۲۲

باد چو باد عیسوی گرد سم براق تو

از پی چشم درد جان، شاف<sup>۲</sup> شفای ایزدی همان: ۱۹/۴۶۴

مکان‌های جغرافیایی نیز به عنوان مناطق و کرانه‌های طبیعی در نامه باستان نمود محسوسی دارند. با بررسی این نامه می‌توان اطلاعات مفیدی از کشورها، شهرها، رودها و کوه‌های مختلف به دست آورد که دربرگیرنده اطلاعاتی سودمند و قابل تعمق

ناصر صفابخش

دانشجوی

کارشناسی ارشد ایلام

دکتر غلامرضا رحیمی ششده

عضو هیئت علمی

دانشگاه ایلام

### کلیدواژه‌ها

شاهنامه، تشبیه، صنعت ادبی، استعاره و مجاز، اماکن.

ایران در شاهنامه  
گاه معنای مجازی  
به خود می‌گیرد؛  
بدین صورت که با  
ذکر کلمهٔ ایران، از  
آن پایتخت ایران و  
مقر سلطنت اراده  
می‌شود

برای جغرافی دانان باشد. درست است که بنای این تحقیق بیشتر متوجه تصویر آفرینی شاعر از اماکن مختلف جغرافیایی است ولی برای نمونه، در این بخش مرزهای ایران باستان- که تفاوت قابل توجهی با مرزهای ایران معاصر داشته- بنا به پژوهشی که انوری در شاهنامه انجام داده است ذکر می‌شود: مرزهای این کشور به احتمال زیاد در شمال شرقی با رود جیحون، در مشرق دامنه‌های غربی هندوکش و حدود شرقی زابلستان (شاید رود سند)، در مغرب حدود شام «سوری» و مصر و در شمال غربی با رود ارس مشخص می‌شده است (انوری، ۱۳۷۴: ۷۲۸).

عاطفه، تخیل، زبان، آهنگین بودن<sup>۳</sup> گره خوردگی پنج عنصر سازندهٔ یک شعر خوب هستند و صور خیال به‌عنوان نمودهای خیال در شاهکار ادبی ایرانیان، شاهنامه، جزء مهم‌ترین عناصر خیال است. نتایج بررسی رستگار فسایی دربارهٔ تصاویر در شاهنامه نشان می‌دهد که اسطوره‌ها، انسان، عناصر اربعه، گیاهان، سلاح‌ها، ستارگان، آداب و رسوم، داروها، جواهر، پهلوانان همه و همه این منابع را دربرمی‌گیرند. (رستگار فسایی، ۱۳۶۹: ۱۱۹) طبیعت نیز به‌عنوان یکی دیگر از این تصاویر، جلوه و نمودی خاص در شاهنامه دارد. شاعر نقاش اغلب به شیوه‌ای خیال‌انگیز و دل‌نشین، به عناصر و اماکن طبیعی رنگ و بوی خیالی می‌دهد و عرصهٔ خیال و تصویر آفرینی را در شعر حماسی‌اش می‌گشاید. برای مثال، او وقتی می‌خواهد زیبایی‌های مهد را توصیف کند، درخشانی مهرهٔ پیروزه‌ای را چون زلالی و رخسندگی آب نیل می‌شمارد:

نهادند مهره از بر پنج پیل  
ز پیروزه، رخشان تر از آب نیل<sup>۴</sup>

(۱۵۱/۳۵۵/۱)

### کاربرد تشبیهی مکان‌ها

مکان‌هایی که در شاهنامه از آن‌ها یاد شده است، اغلب در سیر طبیعی داستان آمده‌اند و می‌توان گفت که گونه‌ای کاربرد حقیقی دارند. برای نمونه، جندل جهت انتخاب همسر برای فرزندان فریدون راهی هاماوران می‌شود و زال و رستم در زابل فرمانروایی می‌کنند، همهٔ این‌ها اسم مکان‌هایی است که کاربرد حقیقی (غیر مجازی) دارند اما این، همهٔ کاربرد اسم مکان نیست. فردوسی در توصیفاتی که از ابزار تشبیه استفاده می‌کند، گاه به عنصر مکانی متوسل می‌شود و تا حد ممکن تصاویر را برای خواننده مجسم می‌کند. او در این کاربرد، اغراق را به اوج می‌رساند؛ چنان که در توصیفش از میدان نبرد، خون ریخته‌شدهٔ کشتگان را در زیادی به رود جیحون تشبیه می‌کند که نماد پرآبی است:

بیابان به کردار جیحون ز خون

یکی بی‌سر و دیگری سرنگون

(۷۸۱/۲۲۰/۴)

**بهشت:** بهشت از جمله اسم مکان‌هایی است که فردوسی بیش از آن که معنای حقیقی آن را اراده کرده باشد، از مفهوم مجازی آن بهره می‌برد و مضمون‌هایی بس دلکش و زیبا خلق می‌کند.

او هر جا که می‌خواهد روی زیبا یا هیئتی بدیع را وصف می‌کند، واژهٔ بهشت را به کار می‌برد. کاربردهای تشبیهی و نمادی<sup>۵</sup> بهشت در شاهنامه به شکل‌های مختلف زیر آمده است.

۱. خندانی رخسار:

سپهر برین کاخ و میدان اوست  
بهشت گرین روی خندان اوست

(۷۲۸/۱۳۴/۱)

۲. زیبایی رخسار:

تنش نقره پاک و رخ چون بهشت  
برو بر نبینی یک اندام زشت

(۵۴/۱۶۵/۱)

۳. بسط و گشادگی دل:

دل شاه شد چون بهشت برین  
همی خواند بر کردگار آفرین

(۲۸۳۶/۲۸۱/۳)

۴. خوبی و داد:

شد از داد او شهرها چون بهشت  
پراکنده شد کار ناخوب و زشت

(۲۳۱۱/۲۷۷/۷)

۵. زیبایی و خرمی:

یکی چون بهشت برین شهر دید  
که از خرمی نزد او بهر دید

(۱۷۶/۱۴/۲)

**آذرگشسب:** «آذرگشسب یا آذرگشسب به معنی «آتش اسب نر» است.» (یاحقی، ۱۳۸۶: ۲۲) نام یکی از آتشکده‌های معروف که در شاهنامه اسمی از آن برده شده است. فردوسی بیش از آن که معنای اولین و اصلی آن را خواسته باشد، مفهوم ثانویهٔ آن را اراده می‌کند. در ادب فارسی اغلب از آتش معنای تندی و تیزی خواسته شده است:

به کردار آتش همی رانندند/ جهان آفرین را همی خواندند

و اسب مشبه به سرعت و تندپویی به کار رفته است:

ابا خویشتن برد و اولاد را/ همی راند مر رخس چون باد را  
بنابرین، آذرگشسب که متشکل از دو کلمهٔ آتش و اسب است،

اوج تندی و تیزی کار را به ذهن خواننده القا می‌کند:

سواری به کردار آذرگشسب

ز کاول سوی سام شد بر سه اسب

(۶۴۳/۲۰۷/۱)

نشستند گردان و رستم بر اسب

به کردار رخسند آذرگشسب

**رود نیل:** معرب «نیلوس»، رودی است پرآب در مصر. این سینا در

توصیف این رود گفته است که نیل به سه صفت از دیگر رودهای

عالم ممتاز است؛ نخست آن که از درازترین رودهای روی زمین

است و راه درازی که می‌پیماید، سبب لطافت آن می‌شود. دیگر

آن که از میان ریگ‌ها و صخره‌ها می‌گذرد نه از زمین‌های بد،

فاسد و گلناک که موجب آلودگی آب رودها می‌شوند. سه دیگر

آن که برخلاف رودهای دیگر سنگ در آن سبز نشود. این رود

در توصیفات شاهنامه در پنج مضمون مختلف به کار رفته است:

۱. بخشندگی و سخاوت:

دل شیر نر دارد و زور پیل  
 دو دستش به کردار دریای نیل  
 به بالای سرو است و با زور پیل  
 به بخشش به کردار دریای نیل  
 ۲. حرکت و پویایی:  
 بزده مهره بر کوهه ژنده پیل  
 زمین جنب جنبان چو دریای نیل  
 ۳. انبوهی و پرآبی:  
 شکستم سرش چون تن ژنده پیل  
 فروریخت زو زهر چون آب نیل  
 ۴. درخشندگی:  
 نهادند مهد از بر پنج پیل  
 ز پیروزه، رخشان تر از آب نیل  
 ۵. عظمت و بزرگی در معنای کنایی:  
 ز خاشاک ناچیز تا شیر و پیل  
 ز گرد پی مور تا رود نیل  
 پشمن (رزمگاه پشمن)؛ در اغلب ابیات این مکان مشبه به  
 سرسیزی به کار رفته است.  
 یکی سرو بد سبز و برگش گشن  
 بر و شاخ چون رزمگاه پشمن  
 باغ ارم: در ادب فارسی مشهور است که شدادین ثابت، که جزء  
 جباران وقت بوده است، چون اوصاف بهشت را می شنود، تصمیم  
 می گیرد در روی زمین جایی مثل آن را بسازد. بنابراین، با تلاش  
 صدها کارگزار، بهشتی را با نهلهایی گوارا، درختان و بناهایی از  
 زر و سیم و یاقوت و زمرد در پهنه زمین می سازد. این لفظ در  
 شاهنامه نماد خرمی و صفاست.  
 ز ابر اندر آمد به هنگام نم  
 جهان شد به کردار باغ ارم  
**کوه بیستون:** بیستون یا بهستون کوهی در حدود چهل  
 کیلومتری کرمانشاه است که در شاهنامه به عنوان نماد شکوه و  
 عظمت به کار رفته است.  
 وزان روی خاقان به قلب اندرون  
 ز پیلان زمین چون کوه بیستون  
**کوه البرز:** در اوستا هره بره ژئیتی و در پهلوی هره برز یا  
 هربورس است، مرکب از دو جزء: «هر» به معنی کوه و «برز»  
 به معنی بالا و بلند و بزرگ یعنی کوه بلند و مرتفع. در ادبیات  
 فارسی «برزکوه» هم به معنی البرز آمده و سلسله البرز از جبال  
 طالقان تا دره هزار ممتد است. این کوه در شاهنامه گاه مشبه به  
 عظمت و بزرگی به کار رفته است:  
 همی برد هر کس بر سوفرای  
 تلی گشته چون کوه البرز جای!  
 هم چنین، نماد کوهی است که شخصیت های بزرگی چون

فریدون و زال و قبال را در دل خود می پرورد:  
 چو بگذشت بر آفریدون دو هشت (۳۴۰/۱۸۷/۱)  
 ز البرز کوه اندر آمد به دشت (۱۵۳/۶۴/۱)  
 یکی نامه فرمود نزدیک سام / سراسر نوید و درود و پیام...  
 ... به پیمان چنین رفت پیش گروه  
 چو باز آوریدم ز لبرز کوه (۶۱۲/۲۰۵/۱)  
 قبال آن که آمد ز البرز کوه (۸۴۳/۱۴۱/۱)  
 به مردی جهاندار شد با گروه (۳۴۱/۳۵۰/۸)

### صورت استعاری و مجازی اسم مکان ها (۱۰۲۵/۲۳۳/۱)

شعرا سبک خراسانی خیال را با کاربرد تشبیه، که در دوران اول  
 اکثراً مادی و حسی بوده است، وارد شعر می کردند اما آن چه موجب  
 خیال انگیزی شعر فردوسی می شود، کاربرد استعاره است. هم چنان  
 که پدر شعر فارسی را رودکی می شناسند، پدر استعاره در این دوره  
 یقیناً کسی نیست جز فردوسی. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۴۰۷)  
 او با آوردن صورت اضافی اسم مکان ها ترکیبات استعاری بدیع،  
 جالب و در عین حال دلنشینی می آفریند. برای نمونه، طراز از  
 شهرهای ترکستان شرقی (کاشغرستان) بوده است و خوبان و  
 زیبارویان را بدان شهر نسبت کرده اند. شاعر با آوردن ترکیب  
 «بتان طراز»، استعاره ای زیبا می آفریند.  
 در این بیت منظور از بتان طراز همان پنج خادم رودابه است:  
 پری روی گلرخ بتان طراز  
 برفتند و بردند پیشش نماز (۴۴۰/۱۹۴/۱)  
 ادامه در وبلاگ نشریه

### پی نوشت

۱. برقان: عارضه ای عفونی که در اثر ضایعات کبد و اختلال عمل آن پدیدار  
 می شود و به علت ورود مقادیر زیاد مواد رنگی صغراوی در خون و جذب آن  
 به وسیله بافت ها و نسوج، رنگ بدن به زردی می گراید. این زردی در صلیبه  
 چشم و نسج ملتحمه بیشتر نمایان است.  
 خفقان: نوعی پریدن و تیش غیرعادی است که به قلب روی می آورد. سبب  
 آن عبارت است از هر چیزی که به قلب آزار رساند و یکی از نشانه های آن  
 برافروختگی چهره است. (باقری خلیلی، ۱۳۸۲).  
 ۳. شاف: مخفف شیاف.  
 ۳. رک: «دوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت» ۸۶.  
 ۴. شاهنامه ابوالقاسم فردوسی نسخه جلال خالقی مطلق.  
 ۵. این کاربرد تشبیهی گاهی آن قدر تکرار می شود که حالت نماد به خود  
 می گیرد «تفاوت اساسی نماد با دیگر تصویب های مجازی این است که در مجاز  
 مرسل، استعاره و کنایه یک قرینه هست که به نیمه پنهان و محذوف تصویر  
 اشاره می کند اما نماد ادبی فاقد این قرینه است. (فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۶۳).  
 ۶. پشمن / رزمگاه پشمن: نام موضعی است که میان پیران ویسه و طوس نوذر  
 جنگ واقع شد و تورانیان به پیروزی رسیدند. بیشتر پسران گودز در این  
 جنگ کشته شدند.  
 ۷. ریگ فرب: شهری است بر لب جیحون که میان آن را بیابانی فراگرفته  
 است که بدان ریگ فرب گویند.